

حافظه

بشلم آقای رشید یاسمی

چون در فن آموزگاری شناختن قوه حافظه و ذاکره از مهمات بشمار است بیان شمه از اوصاف و اعمال آن بی فایده نخواهد بود .

یاد باز شناختن صورت با معنایی است که مدنی ذهن از اندیشه آن خالی بوده و چون باز می گردد احساس می کنیم که در زمان گذشته موضوع اندیشه و محل تجربه ما بوده است .

در این رسم اجزائی است که بیان تفصیلی احتیاج دارد .

۱- بعضی دانشمندان در تعریف یاد رجعت صورت را بطور مطلق کافی دانسته اند لکن مسلم است که مراد آنها رجعت صورت است بذهن و الا سایر موجودات هم که صورتی را مکرر در می یابند باید صاحب یاد باشند مثلاً امروز یاد شاخه کالی را حرکت میدهد دیروز هم بهمان طرز حرکت داده بود اما نمی توان گفت که گل از حرکت بیاد حرکت روز قبل می افتد پس قید کلمه خاطر یا ذهن لازم است و از این جاست که بعضی از حکماء عود صورت محو شده را بذهن یاد نامیده اند .

۲- لکن این صورت بازگشته هر قدر تام و کامل باشد آنرا نمی توان یاد نامید . اینصورت نسخه ثانوی و بدل و عوض صورت اصلی است و جز شباهت ظاهری افاقی با اصل نسبتی ندارد. هر حالی از احوال نفس را طلوع و غروبی و ولادت و مماتی است حال امروز عیناً حال دیروز نیست و از تکرار صورت یاد حاصل نمیشود . شرط دیگر لازم است. تا حال فعلی نفس مثال کامل حال معدوم باشد . این شرط عبارت است از ارجاع صورت بزمان گذشته چنانکه ذهن آن صورت را در ظرف ماضی تصور و اندیشه کند .

۳- اما باید دید آیا ممکن است صورتی حاضر را در ظرف ماضی تخیل کرد؟ زیرا که برای حصول این مقصود باید هم تصور آن صورت و هم تصور ظرف ماضی را دفعه در ذهن حاضر نمود تا بتوان بقوه عمل فکری یکی را در دیگری قرار داد . البته در جزء نخستین که تصور صورت باشد اشکالی نیست لکن استحضار ظرفی از ظروف ماضی خالی از هر شاغلی آیا میسر تواند شد؟ در جای خود مسلم است که صرف زمان گذشته را بی نشانه و علامت و شاغلی نمی توان بتصور آورد مگر باندازه چند ثانیه قبل از زمان حال . چنانکه کسی اگر بخواهد قبل از این چند ثانیه را در اندیشه خود بیاورد باید عنوان و نشانه را که برای آن قطعه از زمان می شناسد بخطر بیاورد مثلاً گوید هفته گذشته سال ۱۳۱۱ یا سالی که در فلان مکان بودم یا روزی که فلان حادثه رخ داد بعبارة اخیری اگر بخواهیم زمان گذشته را تصور کنیم باید احوالی را که در آن قطعه زمان داشته ایم یا عناوینی که بدان معروف است بتصور در آوریم بنابر این هیچ ظرفی از ظروف ماضی خالی نیست تا بتوان صورت را در آن جای داد پس برای حصول این منظور باید آن صورت را در میان عناوین و مشخصات و معینات آن قطعه از زمان ماضی قرار داد که مطلوب است یا به بیان دیگر آنرا با همان مقارناتی که در ماضی داشته است تصور نمود .

۴- آیا بعد از انجام این مقصود و نهادن صورت در میان مقارنات و مشخصات عهد

ماضی می‌توان آنرا یاد نامید؟ و دیگر شرطی ندارد؟ مثلاً تصور جنگ چالدران را اگر در عهد شاه اسمعیل صفوی قرار بدهم و متارنات و حوادث آنرا یکان یکان بخاطر بیابورم و درست تمام مشخصات آن واقعه را در ذهن حاضر کنم آیا می‌توانم آنرا یاد بنامم؟ نه. زیرا که واقع بودن تصور در زمان ماضی مطلقاً کافی نیست باید در گذشته من واقع شده باشد. عبارته آخری باید تجدید یسکی از احوال گذشته خود من باشد لاغیر. نفس در میان چیزهایی که میدانند احوال خود را بنحوی خاص می‌شناسد چنانکه پای در میان کنشهای بسیار کفایت خود را و تن جامه خود را می‌یابد نفس نیز احوالی را که در گذشته دریافته است از سایر دانسته‌ها و آموخته‌های خود تمیز میدهد و با گرمی و صمیمیت و بگانگی خاص آن احوال را استقبال می‌کند.

بنابراین اجزاء یاد از اینتر است:

ادراک مبهم و جمعی زمان ماضی - تشخیص و تقطیع یارده از آن زمان ممتد و وسیله تصور تاریخ و عنوان یا تصور محتویات آن قطعه - قرار دادن تصور مطلوب در این جزء ماضی و بعد از حصول تمام این مواد شرط اعظم این است که نفس هم آنرا قطعاً از خود بداند و جزئی از حیات خود بشمارد. چنین تصویری را یاد می‌گوئیم و اگر چه عادتاً معدوم محال است و عین حال گذشته تجدید نمیشود لکن می‌توان به آن تقرب تام حاصل کرد و مثال کامل ماضی را در ذهن حاضر کرد با جمیع احوال نفسانی که در آن لحظه داشته ایم مثل غم و شادی و حسد و عشق و غیره. درین خصوص شیخ الرئیس در علم النفس شفا چنین می‌فرماید:

« وقد عرض مع الذکر من الغضب والحزن والغم وغير ذلك ما يشاكل حال وقوع الشیئی وذلك انه لم یکن سبب الغم والحزن والغضب فیما مضی الا انطباع هذه الصورة فی باطن الحواس فان اعادت فعات ذلك او قریباً منه »

فایسوفان قدیم یاد را بسه دسته تقسیم میکردند، یاد صور - یاد معانی جزئیه - یاد معانی کلیه و می‌گفتند صوری که از حواس خسته ظاهره وارد حس مشترک (بنطاسیا) میشوند مخزنی دارند که قوه خیال یا مصوره نامیده میشود و معانی جزئیه که مدرک آن وهم است در قوه حافظه ذخیره میگرددند. اما معانی کلیه که عقل درک می‌کند در جسم و قوای جسمانی قابل ارتسام نیستند و چون پس از فراموشی باز میگردند و مجدداً عقل آنها را درک می‌کند ناچار مخزنی دارند که در آنجا هدوازه بالفعلند پس مخزن معانی کلیه عقل فانی است و آئینه نفس هر گاه که بآن مواجه شود کلیات در او نقش می‌بندد و چون منحرف گشت زایل می‌شود.

بعضی فلاسفه جدید بدون ورود در این مباحث و تجزیه مدارک بحسوس و متخیل و متوهم و مقول و قرار دادن مخزنی برای هر یک جمیع مدارک را منطبق در دماغ و آثار هر ادراکی را مرتسم در ساسله اعصاب میدانند و عادت گرفتن اعصاب را حلال مشکلات می‌پندارند. مگر حکمای

۱ - در عرف عامه بخاطر آمدن وقایع تاریخی نیز یاد گفته میشود مثلاً می‌توان گفت بیاد جنگ ماران افتادم ولی در این جا هم مقصود این است که بیاد حالی از احوال نفس خود در ماضی افتادم که حکایت جنگ ماران در آنحال در ذهن مرکز و جایگیر شده است بنابر این ضعف و شدت بسته بستنی و قوت آن حال سابق و درجه اهمیت است که آن واقعه برای من داشته است پس می‌توان یاد را دارای درجات و مقول به تشکیک دانست.

که بتجرد نفس و قوای آن قائل و تمام قوی و حواس باطن و ظاهر را درجات تنزل يك جوهر بسیط میدانند که نفس نام دارد و بنا بر این قوای مدرک و معین ادراک همه يك حقیقت شخصی هستند و تعدد آنها اعتباری است.^۲

پس از بیان تعریف یاد و ذکر اجزائی که در آن تعریف باید ملحوظ شود

حفظ و استرجاع

طرز عمل قوه^۳ ذا کوره و موجبات تذکر را باید مورد بحث قرار داد.

هریادی مستازم در عمل است حفظ و استرجاع. باید صورت یا معنی نخستین که بوسیله یکی از قوای ظاهر یا باطن ادراک شده و بعد فراموش گشته است در محلی محفوظ بماند تا باز گردانیدن آن میسر شود پس در باطن انسان قوه^۴ موجود است که فراموش شده هارا نگاهداری میکند و بر میگرداند

علمای قدیم در باب اینکه آیا قوه^۵ ذا کوره هدای قوه^۶ مسترجعه است یا دو قوه^۷ علیخده هستند بحث های مفصل کرده اند من جمله امام فخر رازی در شرح اشارات شیخ الرئیس در باب حصر قوای باطنه به پنج عدد گوید اگر ملاک در تعیین قوای باطنه و تعدد آنها این است که هر يك از قوای باطنه بسیط و واحد است و از یکی جز یکی نیاید (الواحد لا یصلد عنه الا الواحد) پس در قوه^۸ ذا کوره چه میگوئید که دو عمل از او سر میزند یکی حفظ و دیگری باز گردانیدن.

مطابق این قاعده باید دو قوه فرض کرد و عدد قوای باطنی را شش دانست نه پنج:

«حفظ المعانی مغایر الاسترجاعها بزوالها فان وجب ان ینسب کل فعل الی قوه^۹ و جب ان یکون القوی ستا»
 ر خواجه نصیر الدین طوسی در جواب او گوید ذا کوره قوه^{۱۰} بسیطه نیست بلکه مبداء فعلی

است مرکب از دو فعل درک و حفظ و مسترجعه مبداء فعلی است مرکب از سه فعل درک و حفظ و تصرف، و حق این است که بیاد آمدن غیر از بیاد آوردن است یاد آمدن یا ذکر ملاحظه محفوظ است، پس از دو فعل مرکب میشود یکی حفظ و یکی ادراک چیزی که قبلا ادراک شده بود اما یاد آوردن یعنی استرجاع مرکب از دو فعل حفظ و درک است بنابراین طلب ارادی و تصرف فکری. و نیز میفرماید که حقیقت امر این است که در حیوان تمام قوای مذکور يك حقیقت بیش نیست که وهم نام دارد و در انسان تمام قوی حتی وهم آلات و مظاهر يك قوه^{۱۱} بالانری است که نطق (ادراک کلیات) باشد. اگر بنظر اجمالی نگاه کنیم تخیل و تفکر و تذکر و تحفظ يك قوه^{۱۲} بیش نیست و اگر بتفصیل قائل شویم هر يك تشخیص و عملی خاص پیدا می کند.

پس بنابراین مقدمه حاجت نداریم قوه^{۱۳} ذا کوره را غیر مسترجعه بدانیم و عدد قوای باطنی را شش برسانیم و مدت هر يك از این قوی اعتباری است.

بعضی از علماء معتبر علم روانشناسی اروپا در این مبحث گویند قوه^{۱۴} ذا کوره مرکب از دو عمل حفظ و استرجاع است و این هر دو منوط بعادت اعصاب است قانون عادت اعصاب مشکلات علمای قدیم را راجع به تباین دو قوه^{۱۵} حافظه و مسترجعه بر طرف می کند. حفظ غیر از سهولت و

۱ - خواجه در شرح اشارات نمط ثالث قوای باطنه را بدو دسته تقسیم می کند اول

مدرک که دوم معین ادراک مدرک که حس مشترک و وهم است و معین ادراک خیال و متصرفه و حافظه

ص ۸۱ چاپ طهران.

۲ - جمیع القوی المدرکة والمحرکة مع تعدد ها و تخالفها بین حقیقة واحدة شخصیة لها

وحدة جمعیة تشمل هذه المعانی و هوایا لها. اسفار علم النفس صفحة ۵۲.

امکان تذکر چیزی نیست. از کجا می‌دانیم که معنایی را در حافظه سپرده ایم ؟ از اینکه می‌توانیم آنرا بزهن بازگردانیم پس حفظ همان امکان تجدید معنی یا صورت است در ذهن.

صورت نخستین در اعصاب اثری خاص میکند چون عامل جدیدی بیش می‌آید اعصاب را باردیگر بهمان نحو یا قریب بان حرکت میدهد مجدداً آن صورت یا نظیر آن در ذهن ظاهر میشود. عبارتة اخری هیثنی را که اعصاب گرفته است در حال سکون حفظ می‌نماند و در حال حرکت و فعلیت استرجاع و تذکر می‌خوانند حفظ و ذکر و استرجاع اسم های يك مسمی است باعتبار فعل و انفعال متفاوت میشوند.

شیخ الرئیس درشفاء قریب بهمین مضمون میگوید: « القوة الحافظة یسمى ایضاً متذکره فتكون حافظة لصيانتها ما فيها ومتذكرة لسرعة استمدادها لاستنباطها والتصويرها مستعينة اياها اذا فقت » . و صدرالمتألهین در جلد چهارم اسفار پس از ذکر این قبیل اقوال فصلی خاص در بیان اینکه نفس کل قوی است تهید کرده و با چندین برهان بثبوت رسانیده است که تعدد و اختلاف این قوی اعتباری و از لحاظ سهولت تعلیم است در نفس الامر جز ذات واحدی که شئون و افعال بسیار دارد چیزی نیست. ادراك و تحريك و تغذیه و نمو و غیره همه فعل آن جوهر بسیط است .

بالجملة پس از بیان احوال قوه حافظه و ذکر ماهیت آن لازم است اصناف آنرا شمرده و شرایط جودت و استواری حفظ را معلوم و طریق استفاده از این مباحث را از لحاظ تعلیم و تربیت ذکر نماییم لکن چون این مقاله را گنجایش نیست به بیان این نکته افوی ختم می‌کنیم. در زبان فارسی قدیم قوه حافظه را ویر می‌گفته اند در زبان کردی اکنون هم ویر و بیر بمعنی حفظ و حافظه استعمال میشود.

در اشعار شعرای متقدم نیز ویر باین معنی آمده است. فردوسی فرماید

بیرسید نامش ز فرخ هجیر	بگفتا که نامش ندارم بویر
بعنوانش بنوشت مرد دبیر	ز شاه جهان خسرو نیز ویر
همان ساوه و بز دگرد دبیر	به پیش اندرون بهمین نیز ویر

بنظر نگارنده ویر همان کبیر است و وضع شده است برای حافظه که قوه گرفتن و نگاه داشتن یادها باشد چنانکه ترکیب « یاد کبیر » هم بمعنی خوش حافظه بکار رفته و از این تحول حکایت میکند. نیز فردوسی گوید :

جو دستان و رستم جو گودرز ویر	جهانجوی و بیننده و یاد کبیر
فرستاده باید اکنون دلیر	خردمند و با دانش و یاد کبیر

در اندرز اوشنر داننا که از کتب پهلوی است گرفتار را بمعنی خوش حافظه استعمال کرده اند، چنانکه اوشنر بود پر گرفتار یعنی بسیار قوی الحفظ.

رشید یاسمی